شهید قاسم سلیمانی | شهید ابومهدی المهندس | شهید مصطفی چمران | شهید ادواردو آنیلی | شهید حسن شاطری | شهید حسن طهرانی مقدم | شهید حسین همدانی | شهید محسن فخری‌زاده | شهید صیاد شیرازی | شهید محسن حججی | شهید سیدمحمدباقر حکیم | شهید عماد مغنیه | شیخ ابراهیم زکزاکی | دکتر رمضان عبدالله | سردار ابراهیم محمدزاده | سیدحسن نصرالله

گزارش خبرنگار کیهان از سالگرد حاج قاسم در کرمان

روایتی از عشق و اشک و آتش در دیار سردار دل‌ها

سید محمد مشکوة الممالک

سفر به دیار سرباز ولایت

وقتی عشـــق وصال یار در سر و سودای عاشقانه و بی‌سروســـامانی، حقیقت جان و دل در گرو یار باشد، باید رفت. تا دید و چشید، دیدار معشوق و طعم خوش وصال را...

به عشق سردار دل‌ها راهی کرمان شدیم. سه‌شنبه شـــب به اتفاق خانواده سوار قطار می‌شویم و قلب‌مان می‌تپد تا روز شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی، بر سر مزارش باشیم. سرداری که نماد مقاومت، ایثار و سرباز ولایت بـــود. قطار از پیچ‌وخم کویر ایران عبور می‌کند. خدا می‌داند این کویر چه خاطرات و حقایقی را در قلب خود پنهان کرده اســـت. ۱۳ دی به کرمان می‌رسیم و مستقیم به مهمانسرای می‌رویم. مهمانسرایی که بنیاد شـــهید کرمان که قبل از سفر، آقای احمد علی آزادوار معاونت فرهنگی و پژوهشی بنیاد شهید و امور ایثارگران محبت کردند و تدارک دیده بودند.

آری طلیعه کار به عشق کوی یار و مصادف بودن با روز میلاد بانوی دو عالم حضرت زهرا(س)، به سمت بیت‌الزهرا(س) کرمان، حرکت می‌کنیم. حسینیه‌ای که هر ساله در آن‌جا مراسم اهل‌بیت(ع) برگزار می‌شود.

حسینیه بیت‌الزهرا(س)

حســـینیه‌ای که یادگار ســـرباز ولایت حاج قاسم است. منزلی که ابتدا خانه و بعدها آن را به نیت حضرت زهرا(س) وقف نمود و آن‌جا را حسینیه کرد تا میلادها و شهادت‌های اهل‌بیت(ع) را در آن‌جا برگزار کنند.

هنوز هم بعد از گذشت چهار سال از شهادت سردار دل‌هـــا، ایام محرم، صفر و فاطمیـــه در بیت‌الزهر(س) مراســـم مذهبی برگزار می‌شود. جایی که مزین به نام مادرمان حضرت زهرا(س) اســـت. چه یادگار زیبایی از آن سردار دل‌ها بر جای مانده است.

می‌گویند اعمال انسان به دو دسته تقسیم می‌شوند: اعمال متقدم و اعمال متاخر؛ صدقات جاریه‌ای که در زمان حیات خودمان وقف یا خیرات می‌کنیم؛ خیرات برای درگذشـــتگان، نتایجی دارند که در سرای آخرت از آن‌ها برخوردار می‌شویم. علمای دینی معتقدند این خیرات از پیش فرستاده، متقدم هستند؛ یعنی خودمان در قید حیات، برای سرای آخرت‌مان روزی می‌فرستیم چرا که این دنیا ســـرای کشـــت و کار، و آخرت، سرای برداشـــت است. اگر در این دنیا کوله‌بار اعمال نیک‌مان ســـنگین‌تر باشـــد، در ســـرای آخرت جایگاه بهتری خواهیم داشت.

چه نیکو گفتند:«دنیا سرای گذر است،» یعنی جایی برای ماندن نیســـت، بلکه دیاری برای اندوختن است. این‌که تاجر خوبی باشیم و تا می‌توانیم باقیات صالحات برای آخرت‌مان اندوخته کنیم. چه اندکند مردمانی که این باور را پذیرفته‌اند، دنیا سرایی برای ماندن نیست و سرای حقیقی، آخرت است.

سرای جاودان

آنان که مرتب به دنبال ثروت، ماشـــین و ویلاهای اعیانی هســـتند نمی‌دانند در این مســـافرخانه اندک مدتی مهمانند و باید از این ســـرا گذر کرده و به سرای جاودان بروند. افسوس که آن‌جا دست‌شان تهی است و اندوخته‌ای ندارند؛ و آنان که به فکر خانه اخروی خود هستند مایحتاج آن دیار را می‌اندوزند.

روایت است در ســـرای آخرت افرادی هستند که ســـال‌های طولانی است به آن دیار سفر نمودند. حتی فرزندان و نوادگان‌شان نیز پس از عمر طبیعی به سرای آخرت رفتند اما مرتب خیرات و مبرات برایشان می‌آید. این خیرات و مبرات مانند حقوق ماهیانه‌ای اســـت که کارمندان بعد از بازنشستگی دریافت می‌کنند.

افراد می‌پرســـند:«این‌ها را چه کســـی برای‌مان فرستاده است؟» پاسخ می‌آید«این نتیجه متاخر بعضی از اعمال‌تان است». کسی که خانه‌ای را وقف مسجد یا مدرسه کرده است یا به اندازه یک آجر در ساخت بنای مدرسه، مسجد و حسینیه سهیم بوده، تا زمانی که در آن مســـجد نماز برپا می‌شود؛ یا در حسینیه ذکر اهل بیت(ع) می‌شود، یا در آن مدرسه نام خدا آورده و احکام الهی آموزش داده می‌شود خیرات و مبرات برای صاحب احسان نازل می‌شود.

باقیات صالحات سردار سلیمانی

حاج قاســـم ســـلیمانی نیز نه تنها در این دنیا با شجاعت و مردانگی و اخلاق نیک خود، عاشقان بسیاری پرورش داد؛ بلکه باقیـــات صالحات فراوانی برای خود اندوخته بود. یکی از همین باقیات صالحات، حسینیه بیت‌الزهرا(س) اســـت که تمام اعیـــاد و عزاداری‌های اهل‌بیت(ع) با شـــکوه فراوان در آن برگزار شده و چه بسیارند انسان‌هایی که در همین حسینیه حاجت روا شـــده و به حاجات قلبی خود به لطف و عنایت خداوند و اهل‌بیت(ع) دست یافتند.

بیت‌الزهـــرا(س) یادگار معنوی آن ســـردار بزرگ اســـت از همین متأخرها که ســـالیان دراز در آن ذکر مصیبت اهل‌بیت(ع) شده و انوار نورانی‌اش رزق و روزی بانی‌اش می‌شود.

حاج قاسم به مقام شهدا واقف بود

وارد بیت‌الزهرا(س) می‌شـــویم. حسینیه مملو از کاروان‌هایی اســـت که به شـــوق دیدن حسینیه حاج قاســـم آمده‌اند. با وجـــود جمعیت فـــراوان حاضر در حسینیه، آرامش خاصی در چهره مردم و کودکان موج می‌زند. تعداد زیادی از مردم که از جای‌جای کشورمان در حسینیه جمع شده‌اند، انگار که در خانه پدری خود هستند. چه مکانی بهتر از این‌جا!

بعد از خواندن نماز ظهر و عصر و نشستن در مقابل حاج سید حسن اسدی که ســـال‌ها امام جماعت این مکان مقدس است، برای‌مان از شخصیت سردار دل‌ها می‌گوید، این‌که حاج قاســـم سلیمانی خودش به مقام شهدا واقف بود، اما می‌خواست به ما بفهماند شهدا چقدر ارج، قرب و عزت دارند.

دیدار با مادر شهید طالبی‌زاده

سه ماه پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی یک روز برای روضه‌خوانی به خانه شهید طالبی‌زاده از بچه‌های تخریب لشکر ثارالله که اوایل جنگ به شهادت رسیده بود، رفتم. در آن‌جا عکســـی را دیدم که مادر شهید با حاج قاسم انداخته بود.

ســـؤال کردم:«مادر جان! این عکس را کی با حاج قاسم انداخته‌اید؟» مادر شهید پاسخ داد:«حدود ۷، ۸ ماه قبل از شهادت سردار.» پرسیدم:«حاج قاسم به منزل شما آمدند؟» گفت:«بله، حاجی تا زمانی که کرمان بود و فرماندهی سپاه ثارالله را بر عهده داشت مرتب به ما سر می‌زد. از زمانی که به تهران رفتند و فرماندهی نیروی قدس را برعهده گرفتند، به دلیل بُعد مسافت و مشغله کاری زیاد، توقعی نداشتیم. اما یک روز صبح پسرم به دیدن من آمد. وقتی می‌خواست برود تلفن پسرم زنگ خورد. جواب داد، بعد از من پرســـید: «مادر جان خانه هستی؟» گفتم:«بله» گفت:«برادرش محمود (یکی دیگر از پسرانم) گفته اگر مادر خانه است بروم به ایشان سر بزنم؛» گفتم:«بگو بیا من خانه‌ام جایی نمی‌روم».

پسرم وقتی می‌خواست برود(مادر شهید به دلیل بیماری دیابت چشمانش کم سو شده بود)، گفتم: «در خانـــه را باز بگذار که محمود بیاید، با این حالم مجبور نشوم بروم در را باز کنم.» پسرم چشمی گفت و رفت.

وقتی پســـرم رفت، دیـــدم یک نفر چنـــد بار در می‌زند، دو ســـه بار گفتم محمود جان در باز است بیا داخل ولی دیدم خبری نشـــد. مجبور شدم با این حالم جلوی در بروم. نزدیکای در رسیدم گفتم محمود جان در باز است. چرا داخل نمی‌آیی؟ یک‌دفعه گفت: «من محمود نیستم.» گفتم:«پس چه کسی هستی؟» گفت: «من قاســـم.» پرسیدم: «کدام قاســـم؟» جواب داد: «قاسم سلیمانی» شوک به من وارد شد. باورم نمی‌شد حاج قاســـم به خانه ما تشریف آورده. گفتم:«مادر جان نگفتی تو را می‌کشند و ترور می‌کنند؟» خنده‌ای کرد و گفت:«نه مادر جان کســـی با من کاری ندارد». حاج قاســـم با یار باوفایش محمدحسین پورجعفری آمدند، دو نفری نیم ســـاعت نشستند احوالی از من پرسیدند مشکلات من را شـــنیدند، زمانی که می‌خواست برود ۱۳ مرتبه از روی روســـری و چادر ســـر من را بوسید گفت: «شما خانواده شـــهدا پیش خدا آبرو دارید، کار ما گره دارد، دعـــا کنید و از خدا بخواهید گره کارمان باز شود». حاج قاسم شخصی جدا از همه نبود، فردی معمولی که بین همه ما زندگی می‌کرد اما چه شد که به حاج قاســـم تبدیل شد مهم است. چه شد که برخی از دوستان می‌گویند حتی ساعت ۲ نصف شب هم که می‌رویم قبر ایشان زائر دارد.

تقوا و خدمت به مردم

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید:«شـــیعیان و محبین، با چهار چیز ما را یاری کنید؛ یکی از این چهار چیز تقوا بود».

امیرالمؤمنین(ع) فرمود:«تقوا داشته باشید.» حاج قاســـم اهل تقوا بود. در بیمارستان فاطمه زهرا خیابان

پروین اعتصامی پزشـــک جراحی به نام دکتر سعیدی که از دوســـتان و همرزمان حاج قاسم بود گفت:«بعد از شـــهادت خواب دیدم حاجی روی ویلچر است. جلو رفتم، سلام کردم گفتم حاجی به آرزویت که شهادت بود رسیدی؟ دوستانت را دیدی؟» حاج قاسم گفت:«بله همه را دیدم.» پرسیدم:«حاجی ما چیکار کنیم که به شما و به مقام بالا برسیم؟» حاج قاسم فرمودند دو کار را باید انجام بدهید:«یک؛ تقوا داشته باشید. دوم این‌که...» حاج قاسم سه مرتبه فرمودند:«خدمت به مردم، خدمت به مردم، خدمت به مردم».

حاج قاســـم این دو ویژگـــی را دارا بود. ابتدا مانند یک خادم ساعت‌ها سرپا می‌ایستاد و به عزاداران مادر ســـادات خوش آمد می‌گفت و سپس مردمی که صف می‌کشـــیدند هرکدام، نامه، درخواســـت و یا مشکلی داشـــتند ارائه می‌دادند یا بعضی‌ها می‌خواستند خود حاجی را ببینند. حاج قاســـم می‌ایستاد و به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد.

حاج ابراهیم شهریاری یکی از دوستان حاج قاسم می‌گفت: «یک شب بعد از اینکه حاجی به مردم پاسخ دادند. حدودا ساعت یک شب بود» حاجی گفت:«درب بیت‌الزهرا را ببندید.» به من گفت:«شیلنگ با مقداری مـــواد شـــوینده بیاوریـــد.» گفتم:«حاجـــی برای چه می‌خواهـــی؟» خندید و گفت: «به تـــو ربطی ندارد.» رفتم شـــیلنگ و مواد شـــوینده را آوردم دیدم حاجی به ســـمت سرویس‌های بهداشـــتی رفت. حاجی گفت کســـی پایین نیاید. حاجی رفت و ســـرویس‌ها را تمیز کرد. برای حاج قاســـم خدمت به مردم مهم بود. کسی که نه تنها مردم بلکه دشمنانش هم آرزوی دیدنش را داشتند. رئیس‌جمهور وقت آمریکا باراک اوباما می‌گفت: «آرزویش این است ۱۰ دقیقه حاج قاسم را ببیند».

احترام به پدر و مادر

حاج ابراهیم شهریاری ادامه داد، حاج قاسم کارش که تمام شـــد آمد بالا دم در نشســـت، چای که آوردم خورد و نفسی کشید و گفت: «حاجی نمی‌دانی چقدر خدمت به عزاداران حضرت زهرا(س) و خدمت به مردم لذتبخش است».

یکی از رموز موفقیـــت حاجی احترام ویژه‌ای بود که به پدر و مادر داشت. دوستانی که با سردار بودند به زادگاه حاج قاسم می‌رفتند می‌گفتند:«سردار وقتی نزد پدر و مادر می‌رفت دست و پای آن‌ها را می‌بوسید و به کارهای آن‌ها رسیدگی می‌کرد و تمام کارهای شخصی پدر و مادرشان را انجام می‌داد.

زمانی که مادرش بیمار شد و در بیمارستان بستری بود عزیزی می‌گفت: «وقتی رفتم حاجی را از فرودگاه بیاورم دیدم حاجی خیلی خسته است. آن زمان درگیر جنگ با داعش بود، گفتم:«حاجی شـــما خســـته‌اید می‌خواهیـــد اول بـــه منزل ما برویم یکی دو ســـاعت استراحت کنید بعد به بیمارستان برویم؟».

حاجی گفت: « نه مستقیم به بیمارستان برویم.» وقتی به آنجا رسیدیم ابتدا مادرش را بوسید و احوالپرسی کرد. چند نفر از اقوام آن‌جا پرستار مادر بودند. حاجی گفت: «شـــما به منزل بروید می‌خواهم امشب خودم از مادر پرستاری کنم.» آنها می‌گفتند:«شما خسته هستید به منزل بروید استراحت کنید.» حاج قاسم قبول نکرد می‌گفت:«نه حالا که کرمان هستم می‌خواهم خودم از مادرپرستاری کنم». آنها به خانه رفتند و حاج قاسم با مادرش تنها ماند، ما هم که حفاظت جان حاجی را بر عهده داشتیم داخل راهرو نشستیم. ساعت از دو نیمه شب گذشته بود، یکی از دوستان‌مان حس کنجکاویش گل کرده بود گفت: «من به داخل اتاق نگاهی بیندازم ببینم حاجی خواب است یا بیدار و چیزی نیاز ندارد!؟».

در را که بازکرد گفت دیدم حاجی صورتش را کف پای مادرش گذاشـــته و مثل ابر بهارگریه می‌کند. مادر حاجی قبل از پدرشـــان فوت کرد. وقتی پدرش از دنیا رفت در همان روستای قنات ملک، حاجی برای تشییع و تدفین رفته بود. پس از این‌که مراسم تمام شد، حاج ابراهیم شریفی تعریف کردند ما نشستیم داخل ماشین، حاجی خیلی خسته بود خوابش برد.

حیف است بمیری، باید شهید شوی!

از روستا قنات ملک تا کرمان ۱۷۰ کیلومتر حدودا فاصله است؛ ما چیزی نگفتیم تا حاجی استراحت کند نزدیک کرمان رسیدیم. دمنوشی داخل ماشین داشتم برای حاجی ریختم که بخورد. دیدم حاجی آهی کشید، گفتم:«حاجی آه شـــما به‌خاطر از دست دادن پدرتان بود؟» گفت:«بله هم به‌خاطر از دســـت دادن پدرم، هم اینکه غفلتی نســـبت به پدرم انجام دادم، پرسیدم چه غفلتی شـــما و غفلت!؟»گفت:«بله، تا زمانی که مادرم زنـــده بود چندیـــن مرتبه از او پرســـیدم از من راضی هستی؟» گفت:«بله.» اما یادم رفت از پدرم بپرسم و از او حلالیت بگیرم. حاج ابراهیم تا پدر و مادرتان در قید حیات هســـتند این کار را حتما انجام دهید. در حالی که همه ما می‌دانیم پدرشان از حاج قاسم رضایت کامل داشـــت. برادر بزرگوار سردار، آقای سهراب سلیمانی به بنده می‌گفت پدرم بارها به حاج قاسم گفته:«که بابا جان تو حیف است بمیری باید شهید شوی».

یکـــی از خدام حـــرم امام رضـــا(ع) گفت: «دیدم حاجی تشـــت آب به دســـت گرفته و در صحن جامع رضـــوی می‌رود. (همان دســـتش کـــه در زمان جنگ تحمیلی تیر خورده و معیوب بود.) گفتم:«حاجی بگذار من آب را بیاورم.» قبول نکرد گفت:«نه خودم باید آب را ببرم». کنجکاو شدم، رفتم ببینم حاجی آب را برای چـــه می‌خواهد! دیدم حاجی تشـــت آب را روی زمین گذاشـــت، کفش‌ها و جوراب‌های پیرمردی را که روی فرش نشسته بود بیرون آورد و پاهای پیرمرد را داخل تشـــت آب گذاشت و شروع به ماساژ دادن کرد. بعدها فهمیدم آن پیرمرد پدرش بود.

خداوند فرموده:«ان اشکرلی ولوالدی... اول مرا شکر کنید بعد پدر و مادرتان». دعای پدر و مادر بود که حاج قاسم را به این مقام و مرتبه رساند.

پس از سخنرانی حجت‌الاسلام سید حسن اسدی با سردار علیرضا حجتی یکی از یاران و همرزمان حاج قاسم آشنا شدم و با ایشان به گفت‌وگو نشستم.

ماجرای بمب‌گذاری در حسینیه

سردار حجتی درباره حاج قاسم از دهه اول انقلاب، دفاع مقدس و سپس از حفاظت از مرزهای شرق کشور و دفاع از حرم گفت. هنوز ۱۲ دقیقه‌ای از مصاحبه‌ام با سردار نگذشته بود که خبر بمب‌گذاری اطراف مزار حاج قاسم در حسینیه پیچید. سردار حجتی که با وی در حال صحبت بودم، حالش منقلب شد، گفت:«باید به آن‌جا برویم.» همراه سردار حجتی راهی مزار سردار سلیمانی شدیم. به محل حادثه رسیدیم. انفجار نخست در ۷۰۰ متری کنار موکب‌هـــا و انفجار دوم در یک کیلومتری در محـــدوده پارکینگ گلزار شـــهدای کرمان و مرقد سردار شهید حاج قاسم سلیمانی و خارج از گیت‌های بازرســـی رخ داده است. آشوب و سر و صدا همه جا را فرا گرفته است. خون مردم بی‌گناه بر روی زمین ریخته شده. بسیاری از قربانیان این جنایت هولناک کودکان خردسال، زنان و دختران هستند.

خون‌های بی‌گناه

جویی از خون در مسیرهای اطراف منتهی به مزار سردار جاری شده است. صدای گریه زن‌ها و ناله کودکان بلند است. آمبولانس مجروحان را به بیمارستان منتقل می‌کند. مردم همگی در حال تکاپو هستند. مجروحانی که غـــرق در خون هســـتند را با ماشین‌هایشـــان به بیمارستان‌ها می‌رسانند. کامیون بزرگی ایستاده و مردم مجروحان را داخل کامیون می‌برند تا به بیمارســـتان منتقل کنند.

بوی دود همه جا پیچیده است صدای شیون و گریه کودکان و مردان و زنان به گوش می‌رســـد. مسیرهای منتهی به مزار سردار توسط نیروهای انتظامی بسته شده است. کسی اجازه رفتن به آن محدوده را ندارد. برادران همیشه در صحنه نیروی انتظامی اطراف مزار حاج قاسم را خالی می‌کنند. مردمی که برای زیارت رفته بودند را به مسیرهای دیگر هدایت می‌کنند. موکب‌های فراوانی در اطراف مزار ســـردار به چشم می‌خورد که چند تا از آن موکب‌ها هم بر اثر بمب‌گذاری تخریب شـــده است موکب‌داران مجروح شده‌اند.

سردار حجتی کارت مخصوص خود را به مسئولان نیروی انتظامی نشان می‌دهد و به سمت مزار حاج قاسم حرکت می‌کنیم.

از ماشـــین پیاده شده و به زیارت مزار مطهر سردار می‌رویم. ســـر و صدای اطراف هنوز بلند اســـت، صدای آژیر آمبولانس‌ها و ماشین‌های آتش‌نشانی همراه با سر و صدای مردمی که برای نجات مجروحین آمده‌اند، همه جا را فرا گرفته است. سر بر مزار مطهر حاج قاسم گذاشته و ناگهان اشک‌هایم جاری می‌شود.

از زائرانت هم واهمه دارند

نخستین مطلبی که بر زبانم جاری می‌شود این است که:«چنان بزرگی که دشمنان از مزارت نیز واهمه دارند. نه تنها از مزارت بلکه از زائران کویت می‌هراسند. زائرانت که گناهی نداشـــتند! تنها به جرم عاشقی به شهادت رسیدند و خوش به سعادت‌شان که شما آن‌ها را گلچین نمودید. ما لایق شـــهادت نبودیم، که سر سپردن و سر دادن بر سر کوی سرداری چون شما، لیاقت می‌خواهد».

توفیق شهادت

برنامه‌ای که برای آن روز داشتم زیارت مزار مطهر سردار و ســـپس رفتن به حسینیه بیت‌الزهرا(س) بود. امـــا چون روز ورود ما به کرمـــان، روز میلاد بانوی دو عالم حضرت زهرا(س) بود، تصمیم گرفتم ابتدا مکانی

که می‌روم بیت‌الزهرا(س) باشـــد، بعد به مزار ســـردار بیایم. نمی‌دانم چرا برای دومین بار توفیق شـــهادت از من گرفته شد.

نخســـتین بار ۳۱ شهریور سال ۹۷ در بلوار قدس اهـــواز محـــل رژه نیروهای مســـلح رخ داد و عملیات تروریستی که انجام شـــد، بنده برای گرفتن مصاحبه آن‌جا بودم آن هنگام نیز توفیق شهادت نداشتم و این دومین مرتبه است که تا چند قدمی شهادت پیش آمدم اما لیاقت شهادت را نداشتم.

عاشـــقی درد عجیبی است خدا می‌داند
حال ما منتظران را چه کســـی می‌خواند
تو بیا ای گل نرگس که چنین بنویســـی
عاشقی درد غریبی اســـت خدا می‌داند

اشک مولایمان امام زمان(عج) بر شهدای مظلوم کرمان

اینک مولایمان آقا امـــام زمان(عج) در غربت این شهیدان مظلوم اشک می‌ریزند. ای یوسف زهرا قدم بر دیده بگذار و تشریف‌فرما شو که ظلم، سرتاسر جهان را فرا گرفته است. کودکان، زنان، مردان، پیران و جوانان مظلومی که برای اظهار ارادت و زیارت مزار سردارشان حاج قاسم آمده بودند. سرداری که افتخارش غبار روبی مزار شهیدان بود.

تمام عمر با برکتش را در مسیر اسلام و ایمان و در راه نجات مظلومان عالم سپری نمود؛ اما دشمنان اسلام حتی از زائران کوی خوبان واهمه دارند.

بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت

براستی این خون‌های پاک و بی‌گناه، این کودکان، جوانان، مردان و زنانی که تنها به قصد زیارت سردار آمده بودند نه سلاح و نه قصد و نیت جنگ در دل داشتند، آن‌ها سلاح‌شان عشق بود و قلب‌هایشان مملو از عاشقی به حضرت دوست. اما دشمنان حتی از همین قلب‌های عاشق نیز می‌هراسند.

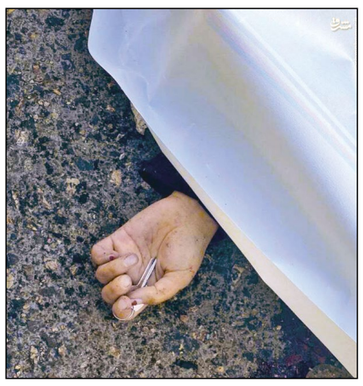

یوســـف زهرا(س)! کودک‌کشـــی در غزه و لبنان، جنایات صهیونیست و داعش در سرزمین‌های اسلامی و شـــهادت هزاران جوان و کودک و پیر نشـــان از چه دارد؟ فرزند زهرا(س)! دنیا در انتظار توست ای یوسف فاطمه(س)، ای گل نرگس بیا و با دستان مبارکت تمام جهان را از کفر و کافران پاک ساز.

در کـــوی نیک نامـــان ما را گذر ندادنـــد/ گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را

انزجار مردم از دشمنان اسلام

پس از زیارت مزار ســـرباز ولایـــت به خیابان‌های منتهی به گلزار رفته و با مردم صحبت می‌کنم. خشم و انزجار مردم از دشمنان در چهره‌هایشان نمایان است. با شخصی گفت‌وگو می‌کنم فقط یک جمله می‌گوید: «دشـــمنان اسلام به خیال خام خود گمان می‌کنند با کشـــتن و شهادت ما می‌توانند پیش بروند؛ اما هر قدر بیشتر از ما بکشند و شهید و مجروح کنند، شهد شهادت بیشتر در جان‌مان نشســـته و سیل عظیم عاشقان به میدان راهی می‌شوند. آنان باید بدانند ما از شهادت نه تنها نمی‌ترسیم بلکه همانند سردارمان حاج قاسم عزیز که سال‌ها در جبهه و میدان‌های نبرد به دنبال شهادت می‌گشت، ما نیز با آغوش باز شهادت را می‌پذیریم.

یک روز انتقام خواهیم گرفت

با خانمی صحبت می‌کنم در حالی که با دیدن شهدا و مجروحین صورتش خیس اشک است می‌گوید:«دشمنان، سردار سلیمانی را شهید کردند. اما هزاران کودک و جوان، زن و مرد عاشقانه راهش را ادامه دادند حالا از زائران مزار ســـردار نیز می‌ترسند. بدانند هرکدام از ما، فرزند سردار سلیمانی است. یک روز انتقام تمام این جنایات را از آن‌ها خواهیم گرفت. امام زمان(عج) در جلو حرکت کرده و ما همگی در پشت سر ایشـــان قدم برمی‌داریم و استکبار جهانی را به خاک و خون می‌کشیم».

هرکدام از ما یک حاج قاسم هستیم

با نوجوانـــی صحبت می‌کنم. می‌گوید:«هرکدام از ما یک حاج قاســـمیم، یک سردار سلیمانی. ما همگی سلیمانی‌هایی هستیم که به میدان می‌رویم و به دشمنان می‌گوییم بیایید و ما را به شهادت برسانید که از هر قطره خون ما هزاران هزار سردار رشد می‌کند.

روز سختی بود، به عشق زیارت مزار حاج قاسم آمده بودیم و شاهد زائران به خون غلطیده مزارش شدیم. آن شب با روحی خسته به محل اسکانم برگشتم. صبح روز بعد همراه با خانواده دوباره به مزار حاج قاســـم رفتیم. موکب‌ها، فعالیت‌شان را دوباره از سر گرفته بودند.

موکب‌های باصفا

در هر موکب تعدادی موکب‌دار با مهربانی از مردم پذیرایی می‌کردند. چای داغ، شیر گرم، عدسی، شیر و کیک، شربت و... پخش می‌کردند. یاد پیاده‌روی اربعین و موکب‌هایـــی که با فاصله کـــم از یکدیگر قرار گرفته و پذیرای زائران اباعبـــدالله(ع) بودند، افتادم. اینک در دیار سردار سلیمانی، در کرمان غیور و سربلند، مهمان همشـــهری‌های مهمان‌نواز حاج قاسم بودیم. سرداری که سال‌ها در جبهه‌های ایران و عراق و سوریه عاشقانه در راه حق جنگیـــد و در راه پاک اعتقاداتش به فیض عظیم شهادت نائل گشت. اطراف مزار سردار سلیمانی آن‌قدر زیبا و عارفانه بود که همه از پیر و جوان گرفته تا کودک و نوزاد با آرامش آن‌جا نفس می‌کشیدند گویا حیات معنوی در آن عرصه به پاکی وجود حاج قاســـم و خاک مزارش و وجود شهدای مقدسی که در اطراف ایشـــان مدفون بودند جریان داشت. خانواده‌ام سرگرم زیارت مزار شـــهدا و حاج قاســـم شدند، ولی من برای گرفتن مصاحبه به راه افتادم.

ما را بکشید تا زنده‌تر شویم

خانم محرابی مسئول کانون خواهران شهدای جهان اسلام که در سفرنامه خواهران خورشید به پابوسی آقا امام رضا(ع) نیز از ایشـــان یاد کردیـــم، را دیدم. خانم محرابی به همراه تعـــدادی دیگر از خواهران و برادران در موکبی مشغول خدمت بودند. موکبی که عکس‌های شـــهدا و دفترچه‌هایی که روی جلد آنها عکس شهید سردار حاج قاسم سلیمانی را دارد، به کودکان و نوجوانان هدیه می‌دهند.

خانـــم محرابی با ناراحتی از جریان انفجار صحبت می‌کنـــد: «من همراه ۴۰۰ تن از خواهران شـــهدا در سالروز شهادت حاج قاسم سلیمانی به کرمان آمدیم تا قبر مطهر شهدا را زیارت کنیم و به تمام مردم بگوییم ما همه جا، پای کار انقلاب‌مان هســـتیم و از هیچ چیز نمی‌ترسیم و نمی‌هراسیم. آمده‌ایم تا خواهرانه در کنار شـــهدایمان باشیم. آن روز در کرمان در کنار مزار حاج قاسم موکب زده و همایش داشتیم روز آخر که در موکب بودیم نزدیک عصر یک خبرنگاری آمد تا مصاحبه بگیرد.

گرفتن مصاحبه طول کشید. وسایل موکب را جمع کردیم و آماده حرکت بودیم که مصاحبه شروع شد هنوز دقایقی از مصاحبه نگذشـــته بود که در چند قدمی ما پایین‌تر از موکب ما انفجاری رخ داد. دود سفید رنگی بلند شد و همه جا را فرا گرفت. در مقابل چشمان‌مان تعداد زیادی از زنان و مردان و کودکانی که احتمالا آمده بودند و از ما دفترچه‌های مزین به عکس حاج قاسم را گرفته بودند به شهادت رسیدند.

شهادت به آسانی روزی‌شان شد

بســـیاری از ما می‌دویم تا به شهادت برسیم ولی آنها خیلی راحت شهادت روزی‌شان شد. مردم همگی به ســـمت محل انفجار می‌دویدنـــد، انگار هیچ کس از شهادت واهمه‌ای نداشت. انگار همه غسل شهادت کرده بودند. با صدای مهیب انفجار، تعدادی خونین، روی زمین افتاده بودند؛ اما مردم بدون هیچ ترسی به محل انفجار می‌دویدند تا به بقیه مجروحین کمک کنند. دشـــمن باید بداند هرچه بیشتر ما را بکشد ما بیدارتر می‌شویم.

کرمان پایتخت مقاومت

اینجا کرمان است پایتخت مقاومت. به نظر من مسئولان باید از ســـال بعد در سالروز شهادت حاج قاسم موکب‌های بیشتری بگذارند. من به مسئولان کرمان که در اطراف مزار حاج قاسم بودند پیشنهاد دادم کوه‌هایی که پشت مزار سردار است را تراشیده و تندیس بزرگی از سردار سلیمانی درست کنند تا نمادی از مقاومت اسلام و ایران باشد.

از خانم محرابی جدا می‌شـــوم و به سمت جوانی که خط‌های زیادی را نوشـــته است و بین مردم پخش می‌کند می‌روم.

صلوات‌هایی که دستگیری می‌کند

تصاویری از نقش خوش خطوطش در اطراف این جوان می‌بینم. با او مصاحبه می‌کنم. نامش اکبر احمدی مدرس زبان انگلیسی و مدیر آژانس هواپیمایی است. کار خطاطی در حقیقت یک کار قلبی و دلی اســـت که در کنار سایر فعالیت‌هایش انجام می‌دهد. می‌گوید: امسال دومین سالی است که در سالروز شهادت حاج قاسم بر ســـر مزار ســـردار آمده و خطوط زیبایش را به مردم و زائران کوی یار تقدیم می‌کند.

عده‌ای بابت این هدیه‌های بـــا ارزش که دریافت می‌کنند صلوات می‌فرســـتند. این دوســـت عزیز به ما می‌گوید همین صلوات‌ها در روز قیامت دستگیری‌اش خواهند کرد.

خاک کوی تو را به تبرک می‌برند

با زائـــر دیگر صحبت می‌کنـــم؛ می‌گوید: یکی از دوســـتانش هر سال در سالروز شهادت سردار از کشور ترکیه برای زیارت قبر مبارک حاج قاســـم می‌آید، یک بار زمان برگشت دید که کف دستش گِلی است پرسید: این گِل چیست؟ گفت: این گِل را از کفِ پای زائران مزار حاج قاسم برداشته‌ام و برای تبرک به کشورم می‌برم.

انگار نه انگار که دیروز در این‌جا خبری بود

مردم در کمال آرامش در کنار مزار حرکت می‌کنند. هر کس ســـرگرم کار خود است، گویا این‌جا امن‌ترین جای دنیا است. موکب‌داران به موکب‌داریشان پرداخته و زائران در کمال آرامش به زیارت قبور شهدا می‌پردازند.

قبر ســـردار حاج قاسم ســـلیمانی و شهدای والا مقامی که در کنار ایشان هستند. به قول خانم محرابی مردم ســـرزمین ما عاشـــقانه و با آغوش باز شهادت را می‌پذیرنـــد، انگار نه انگار که دیـــروز در همین مکان بمب‌گذاری شده است.

مصاحبه‌هایم تا ساعت چهار بعدازظهر طول کشید. وقتی دوباره به سر مزار حاج قاسم برگشتم تا با خانواده راهی محل اسکان شویم با کمال تعجب دیدم، دختران دو ساله و ۱۰ ساله‌ام بدون هیچ‌گونه خستگی در حال بازی هستند. این هم از معجزات سردار شهید و شهدای همجوارشان است که در طول مدت صبح تا عصر مادر بزرگوارم، همســـر و فرزندان کوچکم در هوای ســـرد و زمستانی کرمان سر سوزنی احساس ناراحتی و مشکل نکردند... به محل اسکان برگشته و آخرین ساعات شب آماده حرکت به سمت تهران می‌شویم.

امضای سردار بر روی کفن

همســـر و فرزندانم به نماز خانـــه راه آهن رفته تا اســـتراحت‌کنند. همان‌جا با حاجیه خانمی مازندرانی آشـــنا می‌شوند که در دوران حیات با برکت حاج قاسم ایشان را زیارت کرده و کفنش را به حاج قاسم داده تا امضا کند و حاج قاســـم در کمـــال مهربانی این کار را انجام می‌دهد. امضای حاج قاسم بر روی کفن را به یُمن تبرک می‌بوسم و به سمت قطار حرکت می‌کنم. قطار راه می‌افتد.از بیابان‌های اطراف کرمان عبور می‌کنیم.

زائری که شربت شهادت نوشید

چند دانشـــجوی تربیت معلم را می‌بینم.که بغض پنهانـــی در وجود تمام آن‌ها اســـت. با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنم. ماجرای سفرشـــان را می‌گویند که از دانشگاه تربیـــت معلم تهران برای خادمی در مراســـم ســـردار ســـلیمانی راهـــی کرمان می‌شـــوند. هرکـــدام از این دانشجویان در کاروان خود مســـئولیت ویژه‌ای دارند. اتوبوس‌شان با چند ساعت تاخیر از تهران حرکت کرده و راهی کرمان می‌شوند. به دلیل اینکه تاخیر داشتند بدون هیچ وقفه و اســـتراحتی، راهی مزار سردار می‌شوند. از دوست شهیدشان خانم فائزه رحیمی می‌گویند. با یکی از آن‌ها صحبت می‌کنم؛ همگی دانشجوی دانشگاه تربیت معلم هستیم که افتخار خادمی در مراسم سالگرد حاج قاسم سلیمانی را داشتیم. فائزه یکی از دوستان خوب و مهربانم که مسئولیت پشتیبانی کاروان دانشجویان را بر عهده داشت، باید آخر کاروان حرکت می‌کرد تا مراقب بچه‌ها باشـــد که کسی مسیر را اشتباه نرود و دوستان خود را گم نکند.

به موک